

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

یونس نگاه
۲۴ جولای ۲۰۲۱



یونس نگاه

هنر، جرقه‌اش زیباست

اگر احمدظاهر زنده می‌بود امسال ۷۵ سال داشت، کمی پیرتر از اشرف غنی می‌شد و اگر به صحتش می‌رسید، شاید مثل داریوش اقبالی ایران (۷۰ ساله) در اروپا روی استیج می‌رفت و موهای سپیدش را به‌شوق کمائی دالر بیشتر، تکان می‌داد.

اما، آن موی سپید تکان دادن کجا و این احمدظاهر نوجوان کاکل‌دار ما کجا! آواز احمدظاهر را آن جوانی پایدار و تمام نشدنی‌اش تکمیل کرده است؛ زیبایی هنر او را همان کوتاهی و جرقه‌گونی‌اش پرمایه و فراموش‌نشده ساخت. اگر احمد ظاهر زنده می‌ماند، در کابل ماندنی می‌شد و در برابر خلقی‌ها و متجاوزان روس کرنش می‌کرد، خاطر جمعیت بزرگی از مردم افغانستان از او کدر می‌گردید؛ اگر به پیشاور یا اسلام‌آباد رفته نعره الله اکبر سر می‌داد، نیمه دیگر مخاطبان او نفرینش می‌کردند.

یک‌رقم دیگر هم می‌شد که احمدظاهر هم‌گام سنش بزرگ می‌شد و خلاقیتش را حفظ می‌کرد؛ با کارهای تازه‌اش، موج‌های تازه هنری خلق می‌کرد و در زمان پیری چون استاد بزرگ موسیقی ظاهر می‌شد. آنوقت، احتمالاً کارهایی از او می‌دیدیم که آوازهای چهل‌سال پیشش، در مقایسه، بسیار ابتدائی به‌نظر می‌رسید. اما، چنان اتفاق نادر است و با تجربه واقعی که از هنرمندان زنده وطن داریم، جور نمی‌آید.

فرهاد دریا را ببینید. سی‌وچند سال پیش در گروه باران آوازهایی خواند که تازه بود، و برخی از سرودهایش ماندگار شدند. امسال، از او ویدیویی نشر شد که با دو آوازخوان دیگر "وطندار گلم عیدت مبارک" را در حال‌وهوای کابل دوهزار و بیست‌ویک با اکت و ادای ۱۹۸۵ می‌خواندند. او موهایش را رنگ کرده، همان حرکات سی سال پیش را تکرار می‌کند که در بهترین حال کاپی موفق است، اما مثل دوران گروه باران به‌دل نمی‌نشیند. فرهاد دریا کلان نشده

است، بچه مانده، حتی لهجه و کلماتی را که به زبان می‌آورد بوی دوران نجیب و دهه شصت خورشیدی می‌دهد. او که نزدیک به شصت سال سن دارد، آدم پابه‌سن گذاشته می‌باشد اما هیچ نشانه‌ای از پیری و پختگی در او به چشم نمی‌خورد. امروز ویدیوی تبلیغات یک آهنگ تازه داریوش اقبالی را دیدم که در آن به‌شیوه سلبریتی‌های قرن بیست و یکمی از موتر لوکس پائین می‌شود، چند آدم خوش‌پوش و زیباروی همراهی‌اش کرده به تعمیر زیبایی هدایتش می‌کنند و چند لحظه بعد روی چوکی نشسته، دختری صورتش را پودر می‌زند! صدای دهل و تن آهنگ همان داریوش قدیمی‌ست، فقط چهره و حرکاتش بازاری شده است. تو گوئی کسی داریوش قدیم را از عصری که در آن مبارزه و از خود گذری رسم بود دزدیده و به قرن دیگری آورده است که در آن پیران کلان‌نشده، لباس جوانان می‌پوشند، موی و روی خود را رنگ کرده ویدیو نشر می‌کنند تا دالر کمائی کنند. داریوشی که کست‌هایش ارزان یا حتی رایگان دست‌به‌دست می‌شد، حالا در صفحه فیسبوکش دکان باز کرده و بریده کوتاهی از ویدیویش را گذاشته به جای دیگری هدایت می‌دهد که پول بپردازید و لنت ببرید!

داریوش هنرمند قرن بیستم بود و دلال هنری قرن بیست و یکم است. تن صدایش هنوز خشم و اندوه دارد، شعرهایش نیز تلخ و برانگیزنده‌اند، اما شیوه کارش بازاری، چهره و حرکاتش زننده و تکراری‌ست. داریوش اگر سکوت می‌کرد و با درآمد کمتر قناعت می‌نمود؛ به‌جای دویدن ازین استیج به آن استیج نشسته فکر می‌کرد و تجارب و مهارتش را با چند آدم پر انرژی شریک می‌ساخت، بسیار هنرمندتر می‌ماند. هنر، جرقه‌اش زیباست؛ هنرمندی که از هنرش دیگران و تنور ساخت، نیمش نان و گرمی می‌شود، نیمه دیگرش دود و سیاهی.